

« دینِ مردمی » « هومانیسْمِ ایرانی »

فرهنگ ایران بنیادگذارِ « دینِ مردمی » است

« نباشد به جز مردمی ، دین ما »

درباختر، هومانیسْم ، بنیاد گذارِ فرهنگ انسان گرائی و حقوق بشر شد ، ولی در ایران نیز متناظر با آن ، وزمانها پیش از آن ، جنبشی بر اصل « هومن hu-man = وهومن = هخامن » که به معنای « نیک اندیشیدن = در دوستی و رفاقت اندیشیدن » است ، پدید آمده است و برشالوده آن شیوه اندیشیدن ، بنیادِ « دین مردمی » را گذاشته است . « دین مردمی » ، بینشی است که از خردِ هومنی (یا بهمنی) خودِ مردمان ، پیدایش یافته است . در این گفتار کوتاه، کوشیده میشود که بخشی از محتویات این دین مردمی ، بررسی گردد .

درفرهنگ ایران به انسان، « مردم » گفته میشود و « مردم » مرکب از دوواژه « مر + توم = تخم » است . انسان ، تخمِ «

«مر» هست . «مر» ، کیست ؟ «مر= امر» ، نام خدای ایران ، خرم است ، که نامهای مشهور دیگرش ، ارتا و فرخ و سیمرغ میباشند . انسان ، تخم سیمرغ ، یا تخم ارتا هست . ارتا، خوشه جانها (= جانان) بود، و از این رو «ارتا خوشت» یا «ارد+ وشت» نامیده میشد، که امروزه بنام «اردیبهشت» شناخته شده است . هرانسانی ، تخمی از خوشه ارتا ، یا از خوشه سیمرغ است . درکردی «وشی» به معنای «خوشه» است، و درتبری «وشی» به معنای «باز» هست . خوشه، قوش (پرنده) است. «خدا» ، در فرهنگ ایران ، به مفهوم «اصل پیوند همه جانها و همه انسانها» و «اصل همیشه از نو، سبزشوی» بوده است، نه بیان «شخص» .

خوشه ، پیکریابی اندیشه پیوند و مهر و نظم بود. پس انسان (= مردم) ، گوهر و فطرت سیمرغی یا ارتائی داشت ، چون خدا تخمیست که در زمین تن او ، پوشیده است ، و باید آنرا رویانید و درخود، سبز و روشن کرد . سبزشدن، اینهمانی با روشن شدن داشت . بنا براین، بینشی که از این گوهر یا طبیعت خود انسانی ، میزهد و میجهد ، دین ارتائی ، یا دین مردمی هست ، چون «دین» ، در فرهنگ اصیل ایران ، به معنای «بینش زایشی و رویشی، از بن یا طبیعت یا تخم خود انسان» هست . دین مردمی را، پیامبری و فرستاده ای و رسولی از خدا، برای مردمان نمیآورد ، بلکه زایش بینش از گوهر خود انسانهاست . خدا یا ارتا ، «نخستین عنصر» یا اصل ، در فطرت و گوهر انسانست، و انسان ، نیازی به واسطه ندارد، تا با خدا رابطه پیدا کند . در این فرهنگ خدایان و انسانها و جانوران و ... سرشت گیاهی دارند . از این رو خدایان ، اینهمانی با گیاهان و گل ها و درختان دارند . مثلا، سرو، مانند انسان ، تخم ارتا یا خدا هست (اردوج = ارد+وج) . همانسان ، گیاه «مورد»، که همیشه سبز و

بسیار خوش بو هست ، اینهمانی با روز نخستین هر ماه دارد. اهل فارس، بنا بر ابوریحان این روز نخست را ، «خرم = hu+ ram» «مینامیده اند، چون «رَم یا رام» نام خدای ایران است، که «خوشه همه جانها» است . این گیاه مورد را به صورت تاج (بساک) ، ایرانیها در جشن ها بر سر می گذاشته اند .

از نامهای این گیاه ، که نام این خدا است ، میتوان معنای اصطلاح «مَر = امر = مار» را باز شناخت . از جمله نامهای مورد 1- مَر 2- امر 2- اسمر (اس + مر) 3- آس و 4- مرسین (مر + سین = مر + سننا یا سیمرغ) است . آس ، که در اصل «اسنگ = athanga» باشد ، به معنای «جفت به هم متصل و قرین هست ، که یکی از معانی «مر» در سانسکریت نیز هست . به سی و سه خدای زمان نیز، «مر» گفته میشود . از این گذشته به گل یاس که باز، گل همین روز نخست ، و اینهمانی با خدای خرم دارد ، در کردی و فارسی «مرانی = مره + نی» گفته میشود . مران و مرانیه و مرانی ، نام نی نیز بوده است که از آن نیزه می ساخته اند و نام این خدا «سن = سان = سننا = سه + نای ، یعنی نی ، و نای به «میباشد (یارسان = جفت سیمرغ = یار خدا) . و در عربی نیز به گلو ، مری گفته میشود که مانند واژه «گلو = گرو = قره» همین نی است . واژه «مردی = مر - دی و جوان - مر - دی» در فرهنگ ایرانی نیز ، از همین واژه «مر» ساخته شده است ، و در کردی به جوانمردی «مر + دایتی» گفته میشود ، و پسوند «دایتی» ، به معنای «هدیه و بخشش» است . جوانمردی یا «مر + دی» به معنای «هدیه و بخشش سیمرغی» است ، چون سیمرغ ، خودش را که خوشه است می افشاند و با «جانفشانی اش» ، گیتی ، پیدایش می یابد . سیمرغ ، در خود افشانی وجود خود ، می آفریند . گیتی (جهان مادی و جسمانی) ، تحول خود خدا هست . خدا ، جسم و ماده میشود (تکرر) .

ارتا در جوانمردی ، جهان را میآفریند ، و واژه « راد » نیز که به معنای جوانمرد است ، همین واژه « رته = ا - رته = راد » است . راد ، یا جوانمرد ، همان ارتا ، یا خدا و نخستین عنصر در وجود هراسانی هست . بنا بر این خودِ واژه « مردمی » ، همین معنای « خود افشانی و جوانمردی و رادی » را هم دارد . مردم ، جوانمرد است . مردمی ، جوانمردی است . ایرج در شاهنامه ، یکی از پیکریابی های همین ارتا هست که نامش در اصل « ا ر ز » میباشد .

بخش میانی گیتی ، « خونیروس » خوانده میشود که ایران امروزه ، نیز بخشی از آن بوده است ، و چون در این سرزمین ها ، فرهنگ مردم ، فرهنگ ارتائی یا خرمدینی بوده است ، خونیروس = $xvan + ras = xvane + ratha$ نامیده میشود (خوان + رته یا ارتا) . خونیروس ، به معنای « گستره ارتا ، سرزمین ارتائی ، ارتاشهر است . ارتا ، از آنجا که خوشه همه بشریت بود ، خواه ناخواه ، واژه « مردم » و « مردمی » ، همه ملل واقوام و ایلها را ، چه فارس و چه تورانی و چه بلوچ و چه کرد و چه دیلم و چه تبری چه عرب و چه یهودی و چه ... را دربر میگرفت . مردم ، به معنای « تخم خدای خوشه ارتا » هست ، که تلفظ سبک شده اش ارتا ، اِر ز ، یا ایرج میباشد و این ایرج است که در شاهنامه به برادرانش (سلم و تور) هنگام کشته شدن به دست آنها میگوید :

جز از کهتری نیست ، آئین من

نباشد بجز مردمی ، دین من

دین من ، دین مردمی است . دینی که از گوهر خوشگی بشریت پیدایش می یابد . دینی (= بینشی) که خوشه بودن بشر را پیکر میدهد ، دین مردمی است . ایرج که نخستین شاه ایرانست ، و بیان « گوهر حکومت ایران » است ، میگوید که دین من ،

دین مردمی است . یا به عبارت دیگر، طبیعت و گوهر نهفته درمن ، تحول به بینشی یافته است که همه بشر را برادران و خویشاوند و همخوشه خود میداند . بینشی که از فطرت و گوهر هرانسانی، مستقیماً پیدایش یابد ، پیدایش گوهر این خدای مهر خواهد بود ، و این دین حقیقی هرانسانیست . آنچه در شعر بالا « کهنتری » نامیده شده است ، در اصل ، بیان « جوان بودن ایرج یا ارتا » هست .

ایرج ، جوانترین برادر، میان برادرانش هست . «جوانی» در فرهنگ زرخدائی ، معنائی دیگر داشته است که سپس در فرهنگ « زرخدائی » یافته است . در این فرهنگ، این جوانیست که سرچشمه ابتکار و نوآوری و دلیری در آزمایش کردن و خطرکردنست. این جوانیست که بنیاد گذارو آغازگراست. ضحاک ، مغز جوانان را میخورد ، یا به عبارت دیگر، اصل بنیادگذاری و آغازگری و نوآوری را در اندیشیدن نابود میساخت . فریدون ، بنیاد گذار داد (حق و نظم و عدالت و قانون) هم، در جوانیست که بنیاد داد را میگذارد.

خدای زمان و زندگی (جی=ژی) هم که رام (خرم = hu + ram) باشد ، همیشه جوان و همیشه پانزده ساله است . رستم هم در جوانی به هفت خوان آزمایش میرود، و توتیای چشمهارا می یابد و با آن ، چشم سپاهیان و شاه ایران را خورشید گونه میسازد. این بیان آنست که در دین مردمی ، نیروی جوانی ، یا به عبارت دیگر ، « نیروی جان بخشی، نیروی تاءسیس کننده ، نیروی جوینده و آزماینده و بنیاد گذار بینش » هست . بدینسان ، ایرج ، که پیکریابی آرمان حکومت ایرانست ، پیکریابی « دین مردمی » است . با ایرج ، دین مردمی ، بنیاد حکومت و جامعه ایران میشود . این گفته به معنای آنست که « دین ایران » ، « دین

مردمی « هست ، چون ایرج ، در داستان ، نخستین شاه ایران میباید .

درگزیده های زاد اسپرم ، بخش 35 دیده میشود که ایرج ، « ایرجِ وَنِ جُدْ بَیْش = wan-i-jud-besh » خوانده میشود . این ، درختی (وَنِ) که « دوردانه غم » خوانده میشود ، همان درخت همه تخمه ، یا « خوشه جانها » است که فرازش سیمرغ نشسته است . سیمرغ (ارتای خوشه = اردیبهشت) ، همین خوشه جانها ، یا جانان است که « اصل همه جانها » باشد . سیمرغ (ارتا = ایرج) ، خوشه ایست که دارای تخمه جان همه انسانهاست . یعنی ، بُنِ وطبیعت و فطرت همه انسانها ، تخمیست که خوشه میشود . ایرج سیمرغی ، همان خود سیمرغ (ارتای خوشه = اهل فارس اورا ارتا خوشت و سغدیها و خوارزمیها اورا اردوشت مینامیدند) یا همان جانان ، یا « خوشه بشریت » است . این خوشه ، خوشه همه مردمانست ، نه خوشه فارس ، نه خوشه ترک ، نه خوش بلوچ ، نه خوشه عرب ، نه خوشه یهودی ، نه خوشه هندی یا بودائی ، ... بلکه خوشه همه جانها و نام دیگرش همان « جانان » است ، و مردم ، یعنی « تخم خوشه سیمرغ ، تخم ارتا ، تخم اردیبهشت ، تخم سرافرازی » . سرافراز (فرانک) ، نام ارتا هست . دین ایرج (ارتا) چیست؟ دین ، به معنای بینشی است که از گوهر فرد فرد مردم ، زائیده و روئیده میشود . از گوهر تخمهای این خوشه چه میروید ؟ « مردمی » ! از « مردم » ، از تخم ارتا (= مر) یا ایرج ، مردمی پدیدار میشود . ویژگی نهادی این تخم ارتا ، که پیکریابی بهمین (اصل خرد) ، یعنی « خردِ ضدخشم ، ضد آزار و ضد تجاوزگری و ضد تهدید » است . اینست که در بُنِ مردم ، قهر و تجاوز و تهدید و جهاد و کین و جان آزاری نیست . انسان ، جانیست از جانان ، از خوشه جانان ، که پیدایش خرد بهمینست ، و در گوهرش برضد

جان آزاری و خرد آزاریست . اینست که بینشی که از گوهر « مردم » زائیده میشود ، نیازردن جان ها و خردهاست .
 دین مردمی ، اینست که جان و خرد هیچ فردی را نمی آزند .
 هنگامی که برادران ایرج ، میخواهند او را بکشند ، به این دین مردمی گواهی میدهد که گوهر فرهنگ ایرانست :

**پسندی و همداستانی کنی که جان داری و ، جانستانی کنی
 میآزار موری که دانه کش است**

که جان دارد و ، جان شیرین خوش است

آنکه جان دارد ، نمیتواند جان دیگران را بستاند . چون ایرج یا ارتا ، جانان (همه جانی ، همجانی) است . هر جانی ، دربنش ، خوشه جانهاست ، درگوهرش و طبیعتش و فطرتش به همه جانها پیوسته است . شادی و درد همه جانها را در جان خود ، مزه میکند و میچشد . **هرانسانی ، تخم این « همجانی » است .** گوهر هرانسانی ، آنست که آزدن هیچ جان و هیچ خردی را نمی پسندد ، چون مزه تلخش ، شیرینی جان خودش را نیز تلخ میکند .

از این گذشته ، **خرد ، چشم جان ، یا به عبارت دیگر ، « نگهبان و پاسدار » جان هست .** اینکه خرد ، چشمیست که از خود جان (زندگی) پیدایش می یابد ، بدین معناست که **خرد ، اصل اداره کننده و سامانده و آراینده زندگیست .** بدین سان ، **خرد جفت جان ، و اصل حکومت (ساماندهی اجتماع ، آراینده اجتماع)** در هر فردیست . به عبارت دیگر ، **خرد (آسن خرد = پیش خرد)** نقش سیاسی و اجتماعی و اخلاقی دارد . **آزدن جان را از آزدن خرد که جفت و نگهبان آنست ، نمیتوان جدا ساخت .**
 برای آزدن جان (زندگی) باید در آغاز ، خرد را که نگهبان جانست ، از کار انداخت ، یا آن را تیره و خوار و سست ساخت ، یا مانند ضحاک ، فرو بلعید و نابود ساخت . گوهر هرانسانی (مردم) آنست که آزدن هیچ جانی و خردی را نمی پسندد .

گرانیگاه دین مردمی ، « جان = زندگی » ، هست که اولویت برایمان دینی و تعلقات طبقاتی و نژادی و قومی و ملی دارد . این گونه تعلقات ، همه در برابر « جان » ، فرعی و حاشیه ای هستند . هیچگاه ، با آوردن هیچ بهانه و دلیلی و با هیچ امری و حکمی ، نمیتوان در جان ستاندن مردم ، همداستان با دیگران شد . این زندگیست که مقدس است ، نه یک شخصی و شریعتی و رهبری و خدائی و امامی . آزدن ، از واژه « زر = zar » در اوستا برآمده است که به معنای خشم کردن و عذاب دادن است . « خشم » ، بُن قهر و تجاوزگری و تهدید و کین ورزی و از دست دادن بینش و جوانمردی و مهر شمرده میشود . زندگی و نگهبانش که خرد باشد ، مقدس است ، و نباید بدانها گزند وارد ساخت ، و این معنای « قداست » بود (قداست = گزند ناپذیری) . این جان ، ترک و بلوچ و فارس و کرد و ژاپنی و عرب و یهودی و چینی و مسیحی و آمریکائی را نمیشناسد . همه ، چون جان دارند و جان ، شیرین است ، حق به آزدن آنها نیست . هرکسی ، هر عقیده ای و هر دین و مذهبی میخواهد داشته باشد ، از هر نژادی و طبقه ای و جنسی میخواهد باشد . اینها مطرح نیستند ، بلکه این جان، که تخم سیمرغ ، تخم ارتا ، تخم خداهست ، و پیدایش بهمن (خرد ضد قهر و تهدید و کین) است ، گرانیگاه میباشد ، و دین گوهری همه ، یعنی بینش فطری و نهادی و زایشی همه مردمان ، « دین مردمی » میباشد . آزدن هر جان و هر خردی ، برترین گناه است . این دین است که « دین جمهوری ایران » میباشد .

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن

که در شریعت ما ، غیر از این گناهی نیست (حافظ)

این «شریعت ما» که حافظ از آن نام میبرد ، به هیچ روی نمیتواند شریعت اسلام باشد، که تفاوت میان جان و حقوق کافر و مومنان و ملحد و مشرک میگذارد، و آزدن کافر و ملحد و مشرک و آزدن

کسی را که اطاعت از امر ونهی نمیکند، واجب و لازم وحتا عملی مقدس میداند. در اسلام ، ایمان انسانها ، گرانگاه حقوقشان هست، و تبعیض حقوق ، که آزردن خرد و جان غیر موءمنانست ، بنیاد شریعت اسلامست ، و هیچ اسلام راستینی ، نمیتواند ریشه آنرا در قرآن ببُرَد . گناه در اسلام ، عصیان در برابر حکم الله است . اگر الله ، امر کشتن و آزردن بدهد ، کشتن و آزردن مقدس میشود . در اسلام ، ایمان ، اولویت بر جان دارد . ولی در فرهنگ خرمدینی- ارتائی ایران ، این جان و خردانسانیت که مقدس است ، و اگر خدائی ، حکم به قتل و آزردن بدهد ، دیگر، آن خدا ، خدا شمرده نمیشود ، بلکه « اهریمن » خوانده میشود .

این در فرهنگ ایرجی هست که آزردن ، یعنی با قهر و تجاوز و وحشت انگیزی با جان و خرد مردمان روبروشدن ، برترین و تنها گناهست . اینست که فردوسی میگوید :

مگر هر چه در مردمی در خورد مرآن را پذیرنده باشد، خرد
 خرد ، فقط « آنچه مردمی » است ، می پذیرد . منش مردم ،
 مردمی هست . خرد (بهمنی) ، جفت مردمی و راستی است :
 به فرهنگ یازد، کسی کش خرد بود روشن و، مردمی پرورد
 سرمایه مردمی ، راستی است زتازی و کژی ببايد گریست
 در باره سیاوش میآید که :

همه مردمی ، جُستی و راستی جهان را به دانش بیاراستی
 با مردمی و راستی ، جهان را باید آراست . چرا راستی با مردمی
 باهم میآیند ؟ چون راستی ، پیدایش گوهر و نهاد انسان در گفتار و
 کردار و اندیشه است . راستی ، گسترش همان عنصر نخستین که
 ارتا (= ایرج) باشد، در گفتار و کردار و اندیشه انسان هست ،
 و این همان پدیده ایست که امروزه « آزادی » نامیده میشود .
 « راستی » در فرهنگ ایران همان معنای « حق و حقیقت » را
 دارد ، چون ، حق ، همان « گوهر ایرجی انسان » است و راستی

، روند پیدایش آنست . هرکه ، به هر دلیل و بهانه و امری و قانونی ، جان و خرد مردمان را بیازارد ، دروغ هست . دروغ ، شامل گفتنی ها نیست ، بلکه دروغ ، به پدیده آزدن جان و خرد اطلاق میشود . دور داشتن دروغ از جامعه یا ملت ، دور داشتن از آزار و ستم و تجاوز و تهدید از جامعه یا ملت است . همه این عبارات که از دید ما به صورت وعظ و اندرز میآیند ، وعظ و اندرز اخلاقی نیستند ، بلکه در آنها « دین مردمی ایرج » عبارت بندی میشوند ، و این بینشی است که از گوهر ژرف مردم به طور کلی ، پیدایش یافته است .

آزدن جان و خرد انسانها را ، بنام الله و یهوه و پدر آسمانی و اهورامزدا مقدس ساختن و آنها را کافر و مشرک و دروند و اهریمن نامیدن ، اینها بر ضد « دین مردمی » است .

دینی که حکم به آزدن جان و خرد انسانها میکند ، چون به این خدا و این شریعت ایمان نمی آورند ، با « دین مردمی » در تضاد هستند . دین مردمی ، دیوار ، بین دو گونه جان ، بین خودی و ناخودی ، بین موعمنان و کفار ، بین اشون و دروند ، نمیکشد . ناخودی و کافر و ملحد و مشرک و دروند هم جان دارد که همان ارج جان خودی و موعمن را دارد .

این اندیشه را فردوسی در میان داستانهای که به اسکندر نسبت داده میشود ، از هم میگشاید ، و به فرزانه ای هندی به نام « مهران » نسبت میدهد . با دقت میتوان دید که آنچه فردوسی در این داستان میگوید ، ربطی به جهان هند و ادیان هندی ندارد ، بلکه بیان سرنوشت تاریخی فراسوی هند و بالاخص ، ایران است .

فردوسی ، چنین اندیشه ژرف و گستاخ ولی خطرناک را در همین گوشه ، میتوانست بیاورد ، وگرنه بیان چنین اندیشه آزادیخواهانه ای که از ژرفای فرهنگ خرمدینی- ارتائی برخاسته ، و گسترش همان « دین مردمی » است که ایرج گفته ، به شیوه ای دیگر ،

ممکن نبود. بنا بر این داستان، کید، شاه هند، خوابی می بیند و «مهران» این روعیا را میگزارد و تفسیر میکند:

یکی نامدار است «مهران» بنام به گیتی زدانش رسیده به کام دیدن در خواب، بینش در تاریکیست و به معنای «بینش دینی» است، چون بینش از ژرفای ضمیر تاریکست. مهران میگوید:

دگر آنکه دیدی تو کرپاس نغر گرفته و را چهارپاکیزه مغز

تو در خواب، جامه یا پارچه سپید یا کرباسی با چهار گوشه دیدی، که این چهار گوشه را چهار نفر گرفته اند. **این چهار نفر، 1- محمد و 2- عیسی و 3- موسی و 4- زرتشت هستند.** این کرباس، دین هست، و آنها این کرباس را از چهار سو میکشند، تا بدرند و از هم پاره کنند، برغم آنکه هیچگاه از این کار، دست نمیکشند و به ستوه نمی آیند، ولی از عهده دریدن آن کرباس بر نمی آیند. به کرباس که پارچه سفید باشد، «بز» هم میگویند. کرپاس هم در اصل «کر + واز» بوده است. «کر»، در کردی، ریسمان تنیده و رشته شده است، و «بز = واز = باز»، اصل جفت شدن است، که در این مورد تاروپود شدن رشته ها باهمست. «واز»، مانند واژه «بازو، بازه» است. بازه در کردی، به معنای دورنگه است و بازو، پیوند دوبرخش دست باهمست. این جفت همدیگر شدن (بز)، پیکریابی بهمن و خردبهمنی است، که گوهر دین، یابینش زایشی در هرانسان نیست. نام دیگر بهمن، نزد مردم «بزمونه» یعنی، اصل جفت شدن یا جفت کردن یا پیوند دادن، اصل آشتی دادن و پیوند دادنست. خرد بهمنی، اضداد را به هم پیوند میدهد و سنتز میکند، و در آشتی دادن، آنها را باهم آفریننده میسازد.

بهمن، اصل همخردی، همروشی، هم پرسی، هماندیشی و هم کامی است. نماد بهمن، جامه بی درز و بی شکافست. خردبهمنی، بریدن و دریدن را در «شناختن یا بینش» نمی پذیرد.

در شناختن و بینش ، باید به گونه ای چیزها و پدیده ها و انسانها را از هم مشخص ساخت ، که از هم بریده و مجزا نشوند . در شناخت ، نباید انسانها، از هم پاره شوند، و میان آنها شکاف ، پیدایش یابد . معرفت، نباید به جداسازی انسانها و مردمان از همدیگر بیانجامد. خودی از ناخودی ، مومن از کافر و ملحد و مشرک و مرتد ، اشون از دروند ، مرد از زن ، ... را از هم پاره کند . این کرپاس، که خرد بهمنی درهر انسانی است ، پیکریابی « دین » است . اکنون چنین دینی و چنین خرد آشتی دهنده گوهری را که پارچه ای چهارسو هست ، چهارموءسس دین در تاریخ گرفته اند، و میکشند تا آن را بدرند، و یا آنکه آن را از دیگری به قاپند و بر بایند و از آن خود کنند و مُلک انحصاری خود سازند .

نه کرپاس نغز، از کشیدن ، درید نه آمد ستوه ، آنکه او را کشید تو کرپاس را دین یزدان شناس کشنده ، چهار آمد، از بهر پاس این چهار نفر که آنرا از هم میکشند تا آن را از هم بدرند ، و از این کار هیچگاه به ستوه نمی آیند ، کی هستند ؟ اینها محمد و عیسی و موسی و زرتشت هستند.

فردوسی با دلیری تمام و گستاخی ، حقیقت را میگوید ، هر چند نیز این انتقاد ، در مورد یک ایرانی باشد . میگوید ، حقیقت ، مالکیت پذیر نیست . فارس و ترک و آلمانی و چینی و هندی و یهودی ، هیچکدام ، مالک حقیقت نیستند و حقیقت را هیچکس نمیتواند در انحصار خود در آورد . حقیقت در همه انسانها هست . در آغاز، نام زرتشت را بدینسان میبرد:

یکی دین دهقان آتش پرست که بی باژ، برسم نگیرد به دست
دگر دین موسی که خوانی جهود که گوید جز این را نشایدستود
چهارم ز تازی، یکی دین پاک سر هوشمندان بر آرد ز خاک
و این محمد ، پیامبر اسلام میباشد . اکنون این چهار بنیادگذار چهار دین تاریخی (محمد و موسی و عیسی و زرتشت) چه میکنند :

همی برکشند ، این از آن ، آن از این شوند آن زمان ، دشمن از بهر دین

این چهار پیامبر، میخواهند این دین ، این اصل مهر را که در خرد بهمنی هرانسانی هست ، این کرباس را تصرف کنند ، و از هم پاره کنند . دریدن ، درست اصل « درد و دروغ یعنی آزار و دشمنی » است . دریدن اصل مهر، که ریشه در خرد بهمنی مردم دارد ، ایجاد دشمنی و کینه و ستیز و جهاد میان مردمست . این چهار نفر، در دریدن حقیقت ، و خواست تصرف حقیقت ، و بدست آوردن مالکیت انحصاری حقیقت که دین مردمی باشد ، بنیاد دشمنی را در جهان میگذارند . ولی این دین مردمی، برغم کشیدن از این چهار مدعی دین ، پاره شدنی نیست . حقیقت و مهر، نه تقسیم پذیر است و نه مالکیت پذیر، و هیچکدام از آنها نمیتوانند این دین مردمی را که « اصل نیازردن جان و خرد انسانی بدون تبعیض » باشد، پاره کنند .

مهر به برادران دینی، و کین با کفار و مشرکین ، پاره کردن دین مردمیست . مهر به یک جنس ، و کین به جنس دیگر، که در خوارشمردن حقوق آنها واقعیت می یابد ، پاره کردن دین مردمیست . مهر به یک نژاد و امت و ملت ، و کین به نژاد و امت و ملت دیگر، پاره کردن دین مردمیست . این کوشش برای دریدن این کرپاس ، که به خودی خود ، قهر و تجاوز است ، عمل ضد دینی و ضد خرد انسانی و ضد مهری است . آنها بر ضد دین مردمی و بر ضد مهر و بر ضد خرد هستند .

ایرج ، یا اِرِرِز، یا «ارتا= ارس » که بنیاد گذار اندیشه بنیادی حکومت ایرانست ، « دین مردمی » را بنیاد میگذارد . به عبارت دیگر، میگوید که در گوهر همه مردم در جهان ، این دین مردمی هست ، ولی ادیان و مذاهب و مسالک و احزاب ، میکوشند این دین نهادی در خرد انسانی را با آموزه های خودشان، از هم پاره

کنند . گوهر خرد انسانی را واژگونه میسازند . این دین ، دین مردمیست ، و آنچه جز این دین است ، هرچند نیز دین نامیده شود ، فقط موجب دشمنی و ستیز انسانها باهم میگردد . ولی این دین مردمی که ریشه درخرد خود مردم دارد ، فراسوی این کوشش ها و قهرآموزیها ، نا دریدنی باقی میماند . همه ادیان ، به دین مردمی نهادی درطبیعت انسانها ، تجاوز میکنند، و میخواهند آن را نابود سازند . ولی میتوان به گوهر و طبیعت انسانی ، یقین داشت ، و این دین مردمیست که بنیاد حقوق بشر است تا همه جانها و خردها را گزند ناپذیر سازد . این ارج انسانیت .

دین مردمی میداند که « سَرِ مردمی ، بردباری بود » . از این رو ، این دین مردمی و خرد بهمنی درانسانها ، بردبار است ، و میگذارد که اسلام و یهودیت و مسیحیت و زرتشتیگری و ایدئولوژیها ، بی آنکه به ستوه بیایند ، به دریدن این فطرت انسانی و خرد بهمنی درانسان بپردازند ، چون یقین دارد که آنها برغم همه تلاشهای هزاران ساله اشان ، نخواهند توانست ، این اصل مهر ، این خرد مهراندیش ، این کرپاس را ازهم پاره کنند . دین مردمی ، نیرومندی خرد بهمنی را در همه انسانها ، به خوبی میشناسد و میداند که این نیروی پیوند دهنده درخرد انسانها ، درهمبسته کردن بشریت ، پیروز خواهد شد .